

The evolution of the meaning of science from savior to the dominant and the formation of a new public education system

Ali Asghar Islami Tanha*

Hossein Raisi Vanani**

Abstract

The main claim is that in the contemporary period of Iran, the meaning of science, which has always been "superior science" in the historical experience of Muslims, has changed to "dominant science". The concept of "science" is one of the fundamental concepts of Islamic culture and the change in its meaning in the contemporary period of Iran, has led to great cultural changes and has led to new structures. The country's public education system is one of these emerging structures. The public education system from the beginning of its formation until now has always been influenced by the new meaning of science and therefore, as the largest and main source of production of the meaning of "dominant science" is propagating and promoting this meaning of science in the country. Students are introduced to the meaning of "dominant science" at the beginning of entering the country's public education system, and acquiring this knowledge becomes one of their main priorities. By preferring the natural and experimental sciences, which are more closely related to the meaning of dominant science, the public education system of the country takes other religious sciences out of the orbit of science and promotes communication by promoting the meaning of dominant science as a strong barrier. Students have benefited from the historical meaning of science or science.

Key Words: Evolution of the meaning of science, Savior science, dominant science, public education system.

* PhD, Assistant Professor, Department of Cultural and Communication Studies, Bagheral Uloom University, Qom, Iran, islamitanha12@gmail.com.

** Ph.D. student, Sayer, Department of Culture and Communication, Bagheral Uloom University, Qom, Iran (corresponding author), mmehrabon1@yahoo.com.

تحول معنای علم از فائز به غالب و شکل‌گیری

نظام آموزش عمومی جدید

علی اصغر اسلامی تنها*

حسین رئیسی و انانی**

چکیده

مدعای اصلی ما این است که در دوره معاصر ایران، معنای علم که در تجربه تاریخی مسلمانان همواره «علم فائز» بوده به «علم غالب» تغییر پیدا کرده است. مفهوم «علم» یکی از مفاهیم بنیادین فرهنگ اسلامی است و تغییر در معنای آن در دوره معاصر ایران، سبب به وجود آمدن تحولات فرهنگی عظیمی شده و به دنبال خود ساختارهای جدیدی را نیز به وجود آورده است. نظام آموزش عمومی کشور از جمله این ساختارهای نوظهور است. نظام آموزش عمومی از ابتدای شکل‌گیری آن تاکنون همواره متأثر از معنای جدید علم بوده و براساس این، به عنوان بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین منبع تولید معنای «علم غالب» در حال تبلیغ و ترویج این معنای از علم در سطح کشور است.

دانش‌آموزان در ابتدای ورود به نظام آموزش عمومی کشور با معنای «علم غالب» آشنا می‌شوند و کسب این علم، به یکی از اولویت‌های اصلی آنها تبدیل می‌شود. نظام آموزش عمومی کشور با ارجحیت دادن به علوم طبیعی و تجربی که قرابت بیشتری با معنای علم غالب دارند، دیگر علوم دینی را از مدار علم بودن خارج کرده و با تبلیغ و ترویج معنای علم غالب، به عنوان سدی محکم، مانع از ارتباط برقرار کردن دانش‌آموزان با معنای تاریخی علم یا همان علم فائز شده است.

واژگان کلیدی: تحول معنای علم، علم فائز، علم غالب، نظام آموزش عمومی.

* دکترای تخصصی، استادیار، گروه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، دانشگاه باقرالعلوم قم، ایران
islamitanha12@gmail.com

** دانشجوی دکترا، سایر، گروه فرهنگ و ارتباطات دانشگاه باقرالعلوم، قم، ایران (نویسنده مسئول)
mmehrabon1@yahoo.com

مقدمه

طی قرن‌ها، مسلمانان مفهوم علم را در معنایی به کار می‌بردند که با معنایی که امروزه به کار می‌رود متفاوت است. به عبارتی کاربرد معنای علم در تجربه تاریخی و تجربه زیسته آنها کاملاً متفاوت است. در تجربه تاریخی مسلمانان مفهوم علم همواره در معنای عام کاربرد داشته و معمولاً در نسبتی با مفاهیم «تفسیر»، «کلام»، «نور»، «عقل» و... به کار می‌رفته و براساس این، وحی و نقل نیز جزء منابع معرفتی علم به‌شمار می‌آمدند. در تفکر دینی و قاموس فکری مسلمانان، علم یقینی نزد خداوند متعال است و اوست که صاحب علم ازلی و ابدی است و در واقع، علوم دینی همچون «تفسیر»، «حدیث»، «فلسفه» و... ابزار و مسیرهایی برای دسترسی انسان به علم الهی برای بهره بردن از آن قلمداد می‌شوند؛ از این‌رو این علوم نسبت به علوم دیگر مانند علوم طبیعی و تجربی از شأن و منزلت به مراتب بالاتری نزد مسلمانان برخوردار بوده است. کشف و دسترسی به علم یقینی که در نزد خداوند متعال است، سبب نجات و رستگاری انسان خواهد شد و از همین‌رو در ادبیات دینی کسب علم از درجه و مرتبه‌ای بسیار بالا برخوردار بوده و کسب آن بر هر مرد و زن فریضه است. علم در این معنا فائز است و طالب آن در مسیر فوز و فلاح و رستگاری قدم می‌زند. از این‌رو، هر گامی که انسان برمی‌دارد فقط در پرتو نور علم است که می‌تواند در راه صحیح و به‌سوی خدا باشد.

این درحالی است که از قرن نوزدهم به بعد، به دلیل غلبه معرفت‌شناختی آمپرسیستی، علم حسی به‌عنوان تنها راه شناخت و ارتباط انسان با جهان خارج قلمداد شد و معرفت علمی تنها به معرفتی تقلیل یافت که از راه حس قابل اثبات باشد. براساس این، وحی و نقل از دایره معرفت علمی کنار گذاشته شد و بدین ترتیب تحولی عظیم در معنای علم به‌وجود آمد و علم در معنای عام آن که طی قرن‌ها مورد کاربرد مسلمانان بود در معنای خاص آن که همان علم طبیعی و تجربی است مورد توجه قرار گرفت و بقیه حوزه‌های معرفتی علم کنار گذاشته شد. این قرائت نوظهور از معنای علم، رفته‌رفته در کشورهای مسلمان رسوخ کرد و به دلیل ارزش و جایگاهی که دین اسلام برای علم قائل شده، با سرعت بسیار زیادی مورد پذیرش بسیاری از مسلمانان قرار گرفت. این درحالی است که علم در این معنا با نفی یا حداقل سکوت درباره حوزه متافیزیک و تمرکز بر عالم مادی و طبیعی، امکانات و ظرفیت‌های بسیاری را در جهت غلبه انسان بر جهان‌های طبیعی و اجتماعی مهیا کرد و بدین ترتیب، علمی که روزگاری در تجربه تاریخی مسلمانان «فائز» بود و مسیر رسیدن به خداوند تلقی می‌شد، اکنون به ابزاری برای «غلبه» بر محیط طبیعی و اجتماعی تقلیل یافت.

در پی پذیرش و استقرار معنای جدید علم در کشور، تحولات فرهنگی عظیمی در فرهنگ دینی و سنتی ما رخ داد و در پی آن ساختارهای جدیدی نیز بر پا شد که تا آن زمان سابقه نداشت. معنای جدید علم، ساختار سنتی آموزش علم که طی قرن‌ها در کشور مستقر شده بود را دگرگون کرد و در نهایت ساختار آموزشی جدیدی را جایگزین آن کرد که از آموزه‌های علم مدرن نشئت گرفته بود. نظام آموزش عمومی کنونی کشور یکی از همین ساختارهاست که سابقه شکل‌گیری و استقرار آن را می‌توان در دوره قاجاریه پی گرفت.

در دوره قاجاریه اوضاع نابسامان داخل کشور و تحمل شکست‌های پی‌درپی ایران در جنگ‌های ایران و روس، برخی روشنفکران را به این فکر فرو برد که دلیل ضعف ایران و پیشرفت دیگر کشورها در چیست؟ «آموزش علم جدید»، ساده‌ترین پاسخی بود که توسط روشنفکران آن روز جامعه ایران به این سؤال داده شد. از نظر ایشان، آموزش علم جدید، یگانه راه و کلید اصلی برون‌رفت ایران از مشکلات تلقی شد. بنابراین، راه‌اندازی و استقرار نظام آموزش عمومی مبتنی بر آموزه‌های علم مدرن در دستور کار روشنفکران و سیاست‌گذاران آموزشی کشور قرار گرفت و استقرار آن در دوره پهلوی اول و دوم به اوج خود رسید.

در دوره جمهوری اسلامی انتظار آن می‌رفت که تحولی بنیادی در نظام آموزش عمومی کشور رخ دهد؛ اما به دلیل اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه سیاست‌گذاران آموزشی، قطار آموزش علم جدید به جز تغییراتی (هرچند اساسی) در محتوای برخی دروس، بر همان ریل سابق و با همان ساختار تقریباً دست‌نخورده به حرکت خود ادامه داد و بدین ترتیب، نظام آموزش عمومی کشور به بزرگ‌ترین نهاد مبلغ و مروج معنای علم غالب در کشور تبدیل شد. نظام آموزش عمومی کشور با ترویج معنای علم غالب مانع از دسترسی افراد جامعه به معنای علم در تجربه تاریخی آنها شده و با اولویت‌دهی به علوم تجربی و طبیعی که با معنای «غالب» علم قرابت بیشتری دارد، دیگر علوم دینی که وحی و نقل از جمله منابع مهم معرفتی آنهاست را به محاق برده و بی‌کاربرد و بی‌ارزش جلوه می‌دهد. بررسی تحول معنای علم از «فائز» به «غالب» و در پی آن شکل‌گیری نظام آموزش عمومی، از دید بسیاری از صاحب‌نظران در این حوزه مغفول ماند و تاکنون ادبیات نظری درخوری در این باره تولید نشده است. از این رو این مقاله سعی دارد تا با اتخاذ رویکردی انتقادی شکل‌گیری نظام آموزش عمومی کشور را از دریچه تحول معنای علم مورد توجه و بررسی قرار دهد.

سؤالات پژوهش

۱. مفهوم «علم» در تجربه تاریخی مسلمانان در چه معانی کاربرد داشته است؟

۲. علم «فائز» و علم «غالب» چیست؟ و روند تحول معنای علم از «فائز» به «غالب» چگونه بوده است؟

۳. روند استقرار نظام آموزش عمومی کشور به چه صورت بوده است؟

۴. پیامدهای ترویج علم غالب در نظام آموزش عمومی کشور کدامند؟

روش پژوهش

نگارندگان در این پژوهش قصد دارند تا تحول معنای علم از فائز به غالب را بررسی کرده و شکل‌گیری نظام آموزش عمومی کشور را بررسی کنند که از پیامدهای این تحول است. برای این منظور، از روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از تکنیک اسنادی-کتابخانه‌ای استفاده خواهد شد. در ابتدا با تکیه بر اسناد و مدارک موجود اولاً مشخص می‌شود که به لحاظ معرفتی، واژه علم در متون دینی و سنت اسلامی در چه معانی کاربرد داشته و در دوره معاصر در چه معنایی به کار می‌رود. همچنین، کاربرد جدید معنای علم غالب چگونه باعث به وجود آمدن نظام آموزش عمومی و استقرار آن در کشور شده است. در ادامه، مشخص خواهد شد که چگونه نظام آموزش عمومی کشور معنای «علم غالب» را تولید و ترویج کرده و مانع از دسترسی طالبان علم به معنای علم در تجربه تاریخی آنها شده است.

مبانی نظری

بر طبق نظریه «جهان‌های اجتماعی»، فرهنگ‌ها حول معانی بنیادین خاصی شکل می‌گیرند و حیات یک فرهنگ و تمدن چنان وابسته به پویایی این معانی است که اگر بهره‌برداری معنایی از آنها متوقف شود، آن فرهنگ حیات اصیل خود را از دست می‌دهد. این معانی سازندگان ویژه یک فرهنگ خاص هستند و از این رو، درک درست از آنها در داخل فضای فکری یک فرهنگ دیگر دشوار است. معانی بنیادین در عمیق‌ترین و مهم‌ترین لایه‌های فرهنگ قرار دارند و به عنوان منبع اصلی تغذیه فرهنگ، هر تغییری در این معانی به تغییر در کل فرهنگ منجر خواهد شد (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۳۹).

معانی بنیادین در فرهنگ‌های مختلف موجد ساختارهایی هستند که متناسب با آن معنا ساخته می‌شوند. ساختارها با توجه به معنایی که به وجود آورنده آنهاست از یکدیگر متفاوت می‌شوند. هر ساختاری تا زمانی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که معنای موجد آن، تغذیه‌کننده آن باشد. بنابراین، اگر تغییری در معنای بنیادین یک فرهنگ به وجود بیاید، ساختارهایی که در پی آن شکل گرفته‌اند نیز متحول خواهند شد (پارسانیا و سلطانی، ۱۳۹۰، ص ۷۵).

یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم در فرهنگ اسلامی مفهوم «علم» است. هویت هر فرهنگ در چگونگی برخورد با «علم» شکل می‌گیرد و به‌همین دلیل علم از مفاهیم بنیادین همه فرهنگ‌هاست (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۶). از این‌رو، هرگونه تغییر در معنای علم می‌تواند ساختارهای موجود را به چالش کشیده و با معرفی و جایگزین کردن ساختارهای جدید بحرانی عظیم در فرهنگ به‌وجود آورده و درنهایت آن را متحول کند. اتفاقی که با ورود معنای جدید علم به ایران رخ داد از همین سنخ است.

با ورود معنای جدید علم (علم در معنای خاص یا همان ساینس) و فرارگرفتن آن در کنار معنای سابق علم (علم در معنای اعم و دینی) و چیره شدن بر آن، ساختارهای جدیدی در فرهنگ کشور ما پدید آمدند که معنای علم جدید (ساینس) موجد آنها بوده و به‌عنوان منبعی بسیار قدرتمند این ساختارها را تغذیه می‌کند. از طرفی ساختارهای جدید نیز به‌صورت متقابل با تبلیغ و ترویج معنای جدید علم، این معنای نوظهور از علم را در جامعه منتشر کرده و نهادینه می‌کنند. نظام آموزش عمومی کنونی کشور یکی از همین ساختارهای متأثر از معنای علم جدید است که خود براساس آموزه‌های مبتنی بر علم غالب ساخت یافته و معنای علم غالب را در جامعه تبلیغ و ترویج می‌کند.

علم «فائز» در تجربه تاریخی مسلمانان

از قدیم این سؤال مطرح بوده که منظور اسلام از علمی که آن را فریضه و واجب خوانده چیست؟ در مقام کشف این علم، رویکردهای مختلفی به‌وجود آمد که هر کدام سعی می‌کرد تا براساس موضوع و ظرفیتی که دارد «علم فریضه» را تبیین کند. براساس این، شهید مطهری در کتاب «بیست گفتار» می‌نویسند: «متکلمین می‌گفته‌اند مقصود خصوص علم کلام است، مفسرین می‌گفته‌اند مقصود علم تفسیر است، محدثین می‌گفته‌اند مقصود علم حدیث است، فقها گفته‌اند مقصود علم فقه است که هر کسی باید یا مجتهد باشد یا مقلد، علمای اخلاق گفته‌اند مقصود علم اخلاق و اطلاع از منجیات و مهلکات است، متصوفه می‌گفته‌اند مقصود علم سیر و سلوک و توحید عملی است» (مطهری، ص ۱۳۹۶، ص ۲۶۳). بنابراین مفهوم علم در تجربه تاریخی مسلمانان کاربردهای مختلفی پیدا کرد که هر کدام از این کاربردها متأثر از معنای مشخصی از علم شکل گرفته است.

تفسیر قرآن کریم از قدیمی‌ترین اشتغالات علمی است که دانشمندان اسلامی را به‌خود جلب و مشغول کرده است (جعفریان، ۱۳۹۸، ص ۳۸). دانشمندان مسلمان در طول تمدن اسلامی همواره

با اتخاذ روش‌های متناسب، به فهم و تفسیر قرآن اشتغال داشته‌اند. هریک از عالمان دینی با بهره‌گیری از روش‌ها و متدهای خاصی به امر تفسیر و فهم متون قرآنی مشغول بوده‌اند (مهدوی کنی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹).

حدیث در مرحله پس از قرآن عاملی بسیار تأثیرگذار در شکل‌گیری پارادایم رایج در جامعه اسلامی بوده است. تا آنجا که به حدیث مربوط می‌شود، این دانش، نقش دوم را پس از قرآن کریم در شکل‌دهی به مجموعه معلومات موجود میان جامعه اسلامی برعهده دارد. همان‌طور که قرآن کریم در شکل‌دهی پارادایم جامعه مسلمانان نقش اصلی را داشت و مسلمانان سعی می‌کردند آن را محور «معلومات» و «دانش» خود قرار دهند «حدیث» دومین دریچه‌ای بود که معارف از درون آن به بیرون تراوش می‌کرد و ذهنیت جامعه مسلمان را از نظر فکری و دانشی تأمین می‌نمود. در مدت زمان طولانی هنگامی که از واژه «علم» استفاده می‌شد، مقصود محدثین و کسانی بودند که درباره حدیث و ابعاد مختلف آن کنکاش می‌کردند (جعفریان، ۱۳۹۸، ص ۲۳). در تجربه تاریخی مسلمانان، علم حدیث، از گیراترین دانش‌های روزگار به‌شمار می‌رفته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵، ص ۲۲).

در قرآن کریم، مکرر بر این مفهوم تأکید شده است که «خداوند می‌داند» و این مفهوم دانش الهی بر کلام اسلامی تأثیر عمیقی گذاشته است. دانشمندان اسلامی در خصوص حدود و ثغور دانش الهی و تفاوت‌های آن با دانش انسانی تأمل و بررسی کرده‌اند و کتاب‌ها و بحث‌های فراوانی در این زمینه به‌وجود آمده است (روزنتال، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵). در یک دسته‌بندی کلی، علمای اسلامی مجموع تعلیمات اسلامی را به سه بخش تقسیم کرده‌اند: عقاید، اخلاق و احکام؛ و به این ترتیب، با این دسته‌بندی به علوم سه‌گانه اشاره کرده‌اند. علمی که متصدی بخش اول است، «علم کلام» است و علمی که عهده‌دار بخش دوم است، «علم اخلاق» و علمی که عهده‌دار بخش سوم است «علم فقه» نام دارد. بنابراین، علم کلام، علم عقاید اسلامی است و در گذشته به آن، علم «اصول دین» و یا علم «توحید و صفات» هم می‌گفته‌اند.

معنای علم در نسبت با نور، در تمدن اسلامی کاربرد زیادی داشته است و در اندیشه برخی از مسلمانان (بیشتر صوفیه) تحت تأثیر دیدگاه‌های غزالی این معنای از علم استفاده شده است. غزالی درباره دستیابی به علم حقیقی معتقد است «علمی که به حقیقت رهنمون می‌شود نوری است که از بیرون می‌آید، و جهل را از دل آدمی می‌زداید» (جعفریان، ۱۳۹۸، ص ۴۴۴). از این رو برخی از صوفیان ادعا می‌کردند آن نوری را که خداوند خود را با آن توصیف کرده است در درون خویش احساس می‌کنند. استعاره «نور علم» هم در میان صوفیان بسیار رایج بود (روزنتال، ۱۳۹۲، ص ۱۷۸).

در روایات اسلامی عقل محبوب‌ترین خلق خدا، معیار کيفر و پاداش، رسول باطنی و وسیله کسب بهشت خوانده شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱). براساس این، در تفکر دینی و منابع روایی اسلامی، عقل، از برترین مقام و منزلت در جهان آفرینش برخوردار بوده و سرچشمه وجود و ریشه و اساس آفرینش به‌شمار آمده است. تأکید بسیار زیاد روایات و احادیث بر اهمیت عقل در دین اسلام سبب شده است که این مفهوم در تجربه تاریخی مسلمانان کاربرد زیادی پیدا کند و کتاب‌ها و رساله‌های زیادی درباره آن نوشته شود.

براساس این، در تجربه تاریخی مسلمانان عقل، ضابط تکلیف، معیار قبولی عبادات، معیار استنباط احکام، وسیله درک مصالح و مفاسد و حسن و قبح اعمال، وسیله درک و شناخت شریعت و دین برتر و کامل‌تر، معیار شناخت حق از باطل، عامل حیات و بقای شریعت، ملاک حسابرسی در روز جزا، منبع مطمئن درک و کشف بسیاری از احکام و غیر آن دانسته شده است. البته ذکر این نکته بسیار مهم است که این‌گونه نیست که جایگاه عقل و احکام آن در بین تمامی متفکران اسلامی پذیرفته شده باشد. بلکه در این بین، در جریان‌های مختلف فکری در تمدن اسلامی، می‌توان جریان‌هایی را پیدا کرد که نسبت به جایگاه عقل به دیده تردید و انکار می‌نگرند. در اینجا آنچه برای ما اهمیت دارد این است که مفهوم عقل نسبت بسیار نزدیکی با مفهوم علم دارد و در تجربه تاریخی مسلمانان کاربرد زیادی داشته است.

در تمامی کاربردهای مختلفی که برای معنای علم در تجربه تاریخی مسلمانان بیان شد، یک وجه مشترک وجود دارد و آن این است که «مفسرین»، «محدثین»، «متکلمین»، «عرفا» و «فیلسوفان» به‌عنوان کنشگران اصلی حوزه علم دینی همگی به‌دنبال یک هدف واحد هستند و آن اینکه با یادگیری و کنکاش در این علوم، بهره‌ای از علم یقینی ببرند که نزد خداوند است و بدین‌واسطه در مسیر و راه اصلی سعادت قرار گیرند.

براساس این، مفسری که سال‌های زیادی از عمر خود را صرف آموختن علم تفسیر کرده معتقد است قرآن را باید شناخت و در زوایای آن کندوکاو کرد تا به ژرفا و درون‌مایه‌اش راه یافت و از رهنمودهایش پند گرفت. استدلال ایشان این است که تفسیر قرآن کریم به‌معنای بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن است؛ چه اینکه قرآن، کلام خداوند است و مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع برای دستیابی به علم الهی است که غایت آن نجات و رستگاری انسان است.

همچنین، محدثی که به کسب دانش کافی درباره حدیث، روایان حدیث، اصطلاحات حدیثی، احادیث ضعیف و اشکالات حدیثی اشتغال دارد، بر این باور است که تفکر و تعمق در روایات و احادیث بر جای مانده از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومان (علیهم‌السلام) در واقع مسیر صحیح دست یافتن به

حقیقت است. از نظر ایشان کشف حقیقت از طریق غور در روایات و احادیث به دلیل نزدیکی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام به منبع وحی الهی، نزدیک‌ترین راه و مهم‌ترین راه برای رسیدن به فوز و فلاح و رستگاری انسان است. به عبارتی، حقیقت در دل احادیث نهفته است و محدث با تخصصی که در موضوع حدیث پیدا کرده است، در مقام کشف آن است.

همچنین، شخص متکلم با این هدف که طالبان حقیقت را از مرحله تقلید به مرتبه یقین برساند و برای ارشاد طالبان به سوی حقیقت، دلایلی را ارائه می‌نماید و علیه مخالفان براهینی اقامه می‌کند و عقاید اسلامی را از تزلزلی که ممکن است توسط دشمنان دین ایجاد شود محفوظ نگه می‌دارد. از نظر متکلم، براهینی که وی برای حقیقت بیان می‌کند دلایلی یقینی هستند که عقل به آنها حکم می‌کند و دلایل نقلی نیز مؤید آن هستند. از نظر وی علم کلام که وی را به این مهم رهنمون می‌کند همان علم فائز است.

در حوزه عرفان، هر چند تعاریف و تعبیر از حقیقت مختلف و متکثر است، اما راه رسیدن به چنین مرتبه‌ای از شناخت و معرفت یقینی، به وسیله کشف و شهود قلبی و در مسیر سیر و سلوک و ریاضت نفس قابل وصول و ممکن است (انصاریان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۸۴). از دید عرفا، حقیقت علم همچون نوری است که بر قلب و دل انسان تابیده می‌شود. از دید ایشان، چون نور یقین به قلب و دل انسان تابید، به تماشای عنایتی نائل می‌شود که قبل از یقین از آن عنایات بی‌بهره بود. تابش نور علم بر دل و جان انسان باعث می‌شود که فاصله او با رب الهی کمتر شود و در نتیجه به مقام قرب رسیده و آن چیزی را ببیند که از قبل آن را نمی‌دید.

در تفکر فلسفی فیلسوف مسلمان، اغلب، هم قرآن و هم جهان به عنوان جنبه‌هایی از وحی الهی دیده می‌شوند که به تفسیر نیاز دارند و فیلسوف در اینجا نقشی حیاتی دارد. فلاسفه می‌خواهند آنچه را که در عالم هستی حقیقت دارد، به همان نحوی بفهمند که تحقق دارد و هست. در این مسیر ایشان از عقل بهره زیادی می‌برند و از نظر ایشان علم عقلی همان فلسفه است که مبنای آن عقل است. موضوع فلسفه موجود و احکام آن است و فیلسوف به دنبال آن است که با اقامه برهان و دلایل عقلی واجب‌الوجود را اثبات کند. براساس این، فیلسوف نیز با تکیه به علوم عقلانی خود را در مسیر فوز و نجات می‌داند.

از آنچه که تاکنون گفته شد، مشخص است که علم در دیدگاه متفکران و اندیشمندان از جمله «مفسرین»، «محدثین»، «متکلمین»، «عرفا» و «فیلسوفان» همواره راهی است که هدف غایی آن رسیدن به فوز و رستگاری و نجات است. به عبارتی، علم در کاربردهای مختلفی که در بین مسلمانان داشته است همواره در معنای «فائز» به کار رفته و در تجربه تاریخی مسلمانان فائز بودن علم امری قطعی و مسلم است.

اکثر قریب به اتفاق واژه‌شناسان، «فوز» را به معنای نجات و رستگاری معنا کرده‌اند که رسیدن به خیر و سلامتی را برای «فائز» به ارمغان می‌آورد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۴۷). این کامیابی در پیروزی به خیر و نجات از شر نیز معنا می‌یابد. در کتاب فرهنگ فارسی عمید واژه «فوز» به معنای «پیروزی یافتن»، «رستگار شدن»، «پیروزی»، «رهاپی» و «رستگاری» آمده است. در لغتنامه فارسی دهخدا کلمه فائز به معنای «رهاپی یابنده»، «از شر رهاشده»، «به خیر دست یافته» و «پیروزی یابنده» آمده است.

بر اساس این، «علم فائز»، معبری برای رسیدن به جهان آخرت و دیدن نتایج مثبت و از سوی دیگر راه رهایی از دنیای فریبنده است. توضیح اینکه غایت هر انسان، دستیابی به کمال و سعادت است و در ادبیات دینی نیز از آن تعبیر به قرب الهی نیز شده است. کاربرد واژه «فوز» در آیات قرآن کریم بازتاب‌دهنده درجات مختلف مؤمنان است. این مراتب از ورود و خلود در بهشت آغاز می‌شود و به رضایت و رضوان الهی می‌رسد که حد اعلای رستگاری است. به‌دیگر سخن، واژه «فوز» در اصطلاح قرآنی بیان‌کننده آینده مؤمنان در جهان آخرت است و به میزان اعمال نیکوی خداپاوران ترقی و تنزل می‌یابد. از این رو، متعلمی که در راه کسب علم با هدف رسیدن به مقام مقرب الهی است، در واقع، در مسیر رضایت و رضوان الهی قرار دارد و حد اعلای این علم، رستگاری است.

متضاد واژه «فوز» واژه «هلاک» است. «هلاک» به معنای نابود شدن و به مهلکه افتادن است. به نظر می‌رسد «هلاک» در مورد فردی به کار می‌رود که پس از مرگش از کارها و اعمالش نتایجی به دست نمی‌آورد. بر پایه سنجش ویژگی‌های «فوز» و «هلاک» می‌توان گفت که «فوز» و «هلاک» دو راه متفاوت با نتایج گوناگونی هستند که سطح اهداف پویندگان این دو راه با هم تفاوت دارد. هلاکت مسیری است که پویندگان آن بی‌هدف و با سستی و ضعف طی طریق می‌کنند و در نهایت به چیزی جز فنا و دوزخ نمی‌رسند. در برابر، فوز راهی آشکار و روشن است که جوینده به فراز و فرود آن آگاه است و برای رسیدن به هدف (جاودانگی) با ثبات قدم در مسیر مستقیم گام برمی‌دارد (ربانی‌خواه، ۱۳۹۵، ص ۹۱).

بر اساس این، دو راه متفاوت پیش روی طالب علم وجود دارد: یکی راه فوز و رستگاری و دیگری راه هلاک و فنا. اگر طالب علم به علم فائز تمسک کند، سرانجام به مقام رضوان و قرب الهی نائل خواهد شد و اگر مسیر دوم را انتخاب کند، در نهایت به دوزخ رهنمون خواهد شد.

تحول معنای علم و ایجاد بحران فرهنگی

از قرن نوزدهم به بعد در اثر تحول معرفتی که در معنای علم در دنیای مدرن شکل گرفت، معنا و قرائت جدیدی از علم مطرح شد که تنها معرفت حاصل از حس را معرفت اصیل معرفی کرده و دیگر منابع معرفتی همچون وحی و نقل را از درجه اعتبار ساقط دانست. قرائت جدید از معنای علم با سرعت بسیار زیادی در کشورهای اسلامی مورد اقبال قرار گرفت و جهان اسلام خود را با قرائت جدیدی از معنای علم مواجه می‌دید که پیش‌تر تجربه مواجهه با آن را نداشت.

علم در معنای جدید آن، دیگر مسیری برای فوز و فلاح و رستگاری قلمداد نمی‌شود؛ بلکه صرفاً ابزاری است که طالب علم با یادگیری آن می‌تواند بر جهان طبیعی و اجتماعی «غلبه» کرده و به منافع دست یابد. براساس این، علم «غالب»، آن است که صرفاً هدف آن آموختن راه‌ها و روش‌هایی به انسان برای غلبه کردن بر جهان طبیعی و جهان اجتماعی است. در نتیجه، علم همانند ابزاری است که انسان می‌تواند با کسب آن بر محیط پیرامون خود غلبه کرده و بر آن چیره شود و در این صورت انسان می‌تواند به منافع مادی زیادی دست پیدا کند. علم در این معنا، دیگر برای خود رسالت رستگاری انسان را قائل نیست و طالب آن می‌داند که باید با حفظ و به‌خاطر سپاری دسته‌ای از اطلاعات که از آنها تعبیر به علم می‌شود، شیوه‌های غلبه بر طبیعت و محیط پیرامون خود را بیاموزد.

پذیرش معنای جدید علم، بحران‌های فرهنگی بسیاری را با خود در پی داشته است که دامنه آنها هم‌اکنون نیز قابل مشاهده و پیگیری است. اما شاید بتوان نقطه سرآغاز این بحران را در ترجمه واژه «science» به «علم» پیگیری کرد. ترجمه ناصوابی که در نهایت باعث شد یکی از مفاهیم بنیادین فرهنگ دینی به یک مفهوم «استعمارزده» تبدیل شود. در دوره ناصری، واژه «science» به «علم» ترجمه شد. این ترجمه، از یک سو جامعه ایران را به کلی از میراث گذشته محروم کرد و از سوی دیگر، توهمی از یکی انگاشتن سنت اسلامی و افکار جدید پدید آورده است که هر دو از مختصات مهم مدرنیته تحقق‌یافته در ایران محسوب می‌شوند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۱۹۳). بنابراین، با ورود معنای جدید علم، جامعه دچار یک اسکیزوفرنی فرهنگی شد که خود را بی‌نیاز از تاریخ گذشته خود می‌دانست و گذشته بمانند شبحی بود که باید دفع می‌شد (اقبال، ۱۳۹۶، ص ۲۳۳).

از طرفی در خلال جنگ‌های ایران و روسیه و شکست‌های پی‌درپی ایرانیان در این جنگ‌ها و انحطاط فزاینده ایران از درون، در ذهن برخی از دولتمردان این سؤال به‌وجود آمد که دلیل عقب‌ماندگی ما از دنیای پیرامون چیست و چگونه می‌توان در مسیر پیشرفت مانند دیگر کشورها

قرار گرفت و از بحران به وجود آمده خارج شد؟ «آموزش مدرن» ساده‌ترین و راحت‌ترین پاسخی بود که از طرف روشنفکران جامعه به این سؤال داده شد.

در دوره قاجار، روشنفکران ایرانی همچون دیگر هم‌سنگران‌شان در تمام خاورمیانه، در اینکه «آموزش مدرن» را درمان تمام مشکلات کشور و ملت‌شان بدانند، یک‌صدا بودند. به‌عنوان نمونه، ملک‌المتکلمین می‌نویسد: «تنها با فضیلت آموزش است که ملت کهنه‌ژاپن که هزاران سال در تاریکی و محرومیت زیست، این‌چنین به جایگاه رفیعی دست می‌یابد» (مستوفی، ۱۳۶۹، ص ۳۲۹). چنین رویکردی نه تنها میزان تحسین این نویسندگان از آموزش مدرن را نمایان می‌کند، بلکه بر خوش‌بینی و سهل‌انگاری آنها درباره امکان‌کپی نظام آموزش فرنگی در ایران گواهی می‌دهد. چنین خوش‌بینی از همه‌جا در اینجا ریشه داشت که انتقال نظام آموزشی نسبت به دیگر نهادهای سیاسی و اقتصادی غربی بسیار آسان‌تر به نظر می‌رسید.

از نظر ایشان، آموزش در ظاهر یک نهاد کاملاً مجزا از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نگریسته می‌شد و به‌همین دلیل، تصور می‌شد که می‌توان آن را همچون صندوقی از محصولات صنعتی از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای توسعه‌نیافته حمل کرد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۵۷).

در اوایل دهه ۱۲۵۰ مباحثی با موضوع درخواست آموزش اجباری برای عموم مردم در میان روشنفکران جامعه مطرح شد. برخی روشنفکران با توجه به بیسوادی گسترده و ساختار طبقاتی انعطاف‌ناپذیر با بهره‌گیری از اصول آموزش لیبرال، آموزش توده‌ای برای پیشرفت کلیت جامعه و همین‌طور تک‌تک افراد را تجویز می‌کردند. به‌طورمثال، سپه‌سالار می‌گوید: «این وظیفه هر حکومت است که به‌خاطر منافع دولت و مردم والدین را وادار به فرستادن فرزندانشان به مدرسه کنند». عبدالرحیم طالب‌زاده معروف به طالبوف، از وظیفه حکومت برای فراهم آوردن تحصیلات عمومی و وظیفه والدین برای فرستادن فرزندانشان به مدرسه سخن می‌گوید. وی به‌ویژه بر نقش آموزش در ارتقاء تحرک اجتماعی و شغلی دست می‌گذارد. آموزش از نظر او فرصت‌هایی برای «مناصب تخصصی شده» و «تناسب‌های خوب» پدید می‌آورد (طالبوف، ۱۳۵۴، ص ۱۵۸). بدین ترتیب ایده اقتباس نظام آموزش عمومی جدید در دستور کار روشنفکران و سیاست‌گذاران قرار گرفت.

روند شکل‌گیری نظام آموزش عمومی

می‌توان نقطه آغاز و شروع استقرار نظام آموزش مدرن را در اواخر دوره قاجاریه پی‌گرفت. در این دوره، از نظر روشنفکران و سیاست‌گذاران آموزشی کشور، تشکیل مرحله آموزش عمومی که شامل دوره‌های ابتدایی و متوسطه می‌شد شرط ضروری برای ساختن یک دولت-ملت مدرن، پیشرفت اجتماعی و اقتصادی و البته گسترش و تقویت آموزش عالی به شمار می‌رفت و در این باره نظام قانونی که بتواند چنین نظام آموزش عمومی را مستقر کند و به آن دوام بخشد از جمله پیش‌نیازهای ضروری تلقی شد.

قانون‌گذاری آموزشی آن دوره به خوبی چنین طرز فکری را منعکس می‌کند. متمم قانون اساسی ۱۲۸۵ مبنای مشروعی برای رایگان شدن آموزش و همین‌طور خارج‌شدن مدارس از کنترل روحانیان را فراهم کرد. از نظر این قانون «آموزش اجباری باید توسط وزارت معارف تنظیم و اجرا شود». و همچنین، «تمام مدارس و دانشگاه‌ها تحت مدیریت و نظارت وزارتخانه قرار خواهند گرفت» و قانون اجرایی وزارت معارف در ۱۲۸۹ «وزیر را مسئول فراهم کردن آموزش ابتدایی اجباری و ارتقاء آموزش متوسطه و عالی نمود». ^۱ قانون می‌نویسد: «هر بخش شهری یا روستایی باید یک مدرسه داشته باشد و مدارس عمومی باید اولاً به فقرا خدمت کنند و خانواده‌های ثروتمندان شهرستان‌ها باید نسبت به نگهداری مدارس شهری و احداث راه‌هایی برای مدارس روستایی مسئولیت بپذیرند».

قوانینی که در این دوره وضع شدند از چند جهت بسیار مهم بودند: نخست اینکه، قوانین جدید نظام آموزشی جدید را به شیوه‌ای ترسیم کرد - که با وجود تمام ترمیم‌های بعدی - تا انقلاب اسلامی معتبر ماند؛ دوم اینکه، أخذ اصول آموزش اجباری و آزاد مستقیماً به قانون ۱۳۲۲ منجر شد که اهداف عملی آن را دنبال می‌کرد؛ سوم اینکه، تأکید بر رسیدن آموزش به طبقات پایین و دانش‌آموزان شهرستانی خطوط کلی سال‌های آینده را ترسیم کرد و در نهایت قوانین بنیادینی نهاد شد که نظام مدرسه‌ای در سراسر کشور پدید آمدند.

مدارس ابتدایی عمومی (مدرن) از ۱۲۶۹ به بعد، ابتدا توسط میرزا حسن رشیدی و سپس توسط انجمن معارف ایجاد شد که خود تأسیس و مدیریت مدارس را انجام می‌دادند. در نهایت، در سال ۱۲۹۷ - بیش از یک قرن از نخستین تماس‌ها با آموزش مدرن - چیزی بیش از چند ده مدرسه ابتدایی جدید (با مجموع ۲۴۰۳۳ دانش‌آموز) و تعدادی دبیرستان جدید (با ۲۳۹۲ دانش‌آموز) در ایران وجود نداشت که بیشترشان را مدارس خصوصی تشکیل می‌داد. در این دوره که صدیق از آن

۱. مجلس شورای ملی، مجموعه قوانین، تهران: کتابخانه مجلس.

به دوره «تجربه‌اندوزی با آموزش جدید» تعبیر کرده است، محتوای آموزشی ارائه می‌شد که اساساً از نظام سنتی متمایز بود. به‌عنوان مثال محتوایی که دانش‌آموزان می‌آموختند با محتوایی که در شیوه سنتی کسب علم مورد توجه بود فاصله زیادی داشت و شامل ریاضیات، علوم پایه و زبان‌های خارجی بود (آجودانی، ۱۳۹۹، ص ۲۲۷-۲۴۰).

با به قدرت رسیدن رضاشاه، روند شکل‌گیری نظام آموزش عمومی سرعت بیشتری گرفت و بسیاری از قوانینی که پیش‌تر تصویب شده بودند به اجرا گذاشته شدند. رضاشاه معتقد بود که پیشرفت ایران به دریافت دستاوردهای فناوریانه غرب و وام گرفتن گزینشی برخی از ارزش‌های فرهنگی غرب و مؤسسات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن است. از منظر شاه برای تحقق این اهداف، یک «نظام آموزشی مدرن»، نیاز اولیه و حیاتی بود. دیدگاه رضاخان در این رابطه نه بر مطالعه نظریه‌های آموزشی، بلکه بر غرایز نظامی یک سرباز مبتنی بود. از دید وی، «شهروندان باید مطیع محض دولت باشند و آموزش اگر راهی برای پدید آوردن شهروندان وفادار نباشد هیچ نیست» (صدیق، ۱۳۱۲، ص ۵۳).

براساس این، تشکیل یک نظام تحصیلی مرکزی و متحد در کشور به‌زودی در دستور کار قرار گرفت و در سال ۱۳۰۴ اداره آموزش عمومی در وزارت فرهنگ برای نظارت بر پیاده‌سازی و اجرای آن تشکیل شد. در میانه دهه ۱۳۰۰ یک برنامه درسی واحد برای مدارس ابتدایی و متوسطه (دختران و پسران) تهیه شد و برای همه مدارس اجباری شد. فارغ‌التحصیلان همه مدارس ابتدایی (که کلاس ششم را تمام کرده بودند)، مدارس میانی (کلاس نهم)، و مدارس عالی (کلاس دوازدهم) باید امتحانات نهایی را می‌گذراندند که توسط وزارت برگزار می‌شد (حامدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵).

رشد شتابان استقرار نظام آموزشی مدرن با کاهش تعداد شاگردان مکتبخانه‌ها و طلاب حوزه‌های علمیه در سراسر کشور همراه شده بود. برخلاف دوره قبل این بار دولت به‌عمد در راستای محدودکردن مکتب‌ها و قرار دادن آنها زیر نظارت وزارت فرهنگ حرکت می‌کرد. براساس این، مکتب‌داران که عموماً مدیر یا معلم بودند باید استانداردهای علمی و بهداشتی را احراز می‌کردند. برخلاف مدرسه که بعد از سقوط رضاشاه ظهوری دوباره یافت، مکتب‌ها به نزل خود تا انقراض کامل پیش رفتند.

محمدرضا شاه، وزرای کابینه، روشنفکران و سیاست‌گذاران آموزشی او بر این باور بودند که آموزش معجزه‌ای است برای رسیدن به نتایجی که هم خود و هم کشور خواهان آن بودند. در دوره پهلوی دوم در ابتدا پیاده‌سازی قانون آموزش اجباری در همه‌جا کُند پیش می‌رفت و در مناطق

روستایی و عشایری سرعت آن بسیار کندتر بود. شاه این‌گونه نتیجه گرفت که «راه‌حلی اساسی برای مشکل آموزشی کشور توسط روش‌های معمول وجود ندارد» و برای توسعه بیشتر، «ابزارهای غیر معمول و انقلابی» مورد نیاز است. برنامه‌ای که وی در سال ۱۳۴۱ طراحی کرد تشکیل نهضت سوادآموزی بود که در اصطلاح «سپاه دانش» نامیده می‌شد و شامل فارغ‌التحصیلان دبیرستانی بود که به‌جای رفتن به خدمت سربازی می‌توانستند به مناطق روستایی بروند و در آنجا درس بدهند. قانون سپاه دانش ۴ آبان ۱۳۴۱، با متممی در ۱۲ آذر ۱۳۴۱ بیان می‌کرد که اعضای این سپاه، چهار ماه آموزش نظامی خواهند دید و سپس برای تدریس در مناطق دورافتاده اعزام خواهند شد. در اعزام نخستین گروه معلمان به روستاها در ۱ دی ۱۳۴۱ شاه به آنها گفت که در ریشه‌کن کردن بی‌سوادی «هدفی مقدس» را دنبال می‌کنند و برای جمعیت روستایی جاده‌ای به سمت زندگی بهتر می‌سازند. روشنگری و همراهی مردم روستا با دستاوردهای رژیم از جمله وظایف اساسی معلمان در نظر گرفته شده بود. شکل‌گیری سپاه دانش سبب توسعه مدارس جدید در کشور شد و به رشد هجده برابری دانش‌آموزان از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ انجامید.

در بهمن سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی ایران به‌وقوع پیوست و پس از آن، آموزش عمومی در ایران با همان زیرساخت‌هایی ادامه یافت که در دوره پهلوی ایجاد شده بود. نه در حوزه نظر و نه در حوزه عمل، درباره توقف نظام آموزش عمومی سابق تصمیمی از سوی سیاست‌گذاران آموزشی جمهوری اسلامی صورت نگرفت و در عمل، قطار آموزش عمومی پس از وقفه‌ای بسیار کوتاه، حرکت خود را مجدداً بر همان مسیر ریل‌گذاری شده از قبل آغاز کرد. با وجود این، تغییرات محتوایی بسیار زیادی با هدف اسلامی‌سازی متون آموزشی در نظام آموزش عمومی صورت گرفت؛ اما ساختار نظام آموزش عمومی تقریباً دست‌نخورده بر همان مدار سابق باقی ماند.

تغییرات مهمی که در این دوره رخ داد را باید در تغییرات محتوایی یا به اصطلاح اسلامی‌سازی متون آموزشی پی‌گرفت. اسلامی‌سازی در قلمرو برنامه درسی، به تأکید بیشتر بر «آموزش اخلاقی» و تعریف دروس ارتقادهنده آگاهی دانش‌آموزان از تاریخ، فرهنگ اسلامی، ادبیات و هنر انجامید. دروسی درباره اصول دین به بخشی از برنامه درسی استاندارد مدارس تبدیل شد. اما در حوزه منابع درسی همچنان بسیاری از کتاب‌های درسی رژیم سابق در حوزه علوم طبیعی و تجربی (به‌ویژه در دبیرستان‌ها) همچنان کاربرد داشتند.

از دیگر اقدامات جمهوری اسلامی در حوزه آموزش عمومی، تطهیر کتاب‌های درسی از گمراهی‌ها و مفساد رژیم مستبد طاغوت بود. این وظیفه بر عهده سازمان تحقیق و برنامه‌ریزی آموزشی در وزارت آموزش قرار گرفت و از طریق دفتر تعلیمات، برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی

پیاده شد. تغییرات اساسی مربوط به کتاب‌های درسی علوم اجتماعی، ادبیات و علوم انسانی بود که آشکارا اصول و سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران را منعکس می‌کرد. هدف‌گیری کتاب‌های درسی، التزام به اسلام و انقلاب، افشا و بیان عیب‌های رژیم قبلی و ابرقدرت‌ها، و همین‌طور ارتقای آرمان‌هایی بود که انقلاب براساس آنها پی‌ریزی شده بود.

در این کتاب‌ها در میان مطالب مختلف، صحبت از اتحاد دین و علوم طبیعی به میان آمده و به آرمان‌های انقلاب و همچنین، بحث مشارکت سیاسی توجیهی ویژه شده است. نیز، رژیم سابق و سیاست‌های آن، روشنفکران غرب‌زده و قدرت‌های استعماری نقد شده‌اند. در محتوای درسی دانش‌آموزان نه تنها از اعتبار فرهنگ پیش از اسلام کاسته نشد، بلکه حتی مثلاً فردوسی به شدت مورد توجه قرار گرفت؛ به‌طورکلی کتاب‌ها طوری طراحی شدند که پاسخ‌هایی در ازای شبهات محصلان جوان داشته باشند و پیوندهایشان را با اسلام، انقلاب و حکومت تقویت کنند.

تبلیغ و ترویج علم غالب در نظام آموزش عمومی کشور

روند استقرار «علم غالب» و به‌محاق رفتن «علم فائز» تحولی نیست که یک دفعه و در زمان کوتاهی رخ داده باشد. چه اینکه در ابتدا این معنای جدید از علم، بر روشنفکران جامعه تأثیر گذاشته و موردپذیرش آنان قرار گرفته و در مراحل بعدی و به‌واسطه همه‌گیر شدن سیستم آموزش عمومی در سطح کشور، در سطح کل جامعه معرفی شده و مورد پذیرش توده مردم نیز قرار گرفته است.

در دوره قاجار، دانشجویانی که برای تحصیلات به غرب می‌رفتند و مدتی در آنجا مشغول به تحصیل می‌شدند، بعد از مراجعه به کشور دارای شأن، ارزش و احترام اجتماعی خاصی بودند و معمولاً هم در مشاغل دولتی رده بالا مشغول به‌کار می‌شدند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۱۳۰). در واقع، اشتغال در مناصب دولتی رده بالا بازتاب‌دهنده اهمیتی است که در آن دوره به «آموزش جدید» داده می‌شد و همین امر سبب می‌شد که انگیزه جوانان برای ادامه تحصیل در غرب بیشتر شود. «آموزش جدید» کم‌کم به یکی از باارزش‌ترین کالاهایی تبدیل شده بود که بسیاری در آرزوی دست‌یافتن به آن بودند. از این موضوع پیداست که دستیابی به آموزش جدید و به‌اصطلاح مجهز شدن به علم غربی، رابطه مستقیمی با تضمین اشتغال و آینده کاری داشت و مسیر دسترسی به مشاغل دولتی رده بالا، تنها از راه آموزش علم جدید میسر می‌شد. از اینجا بود که شکل‌گیری تلقی کار و شغل در قبال تحصیل زده شد و در دوره‌های بعدی با استقرار نظام آموزش عمومی در سطح جامعه کاملاً فراگیر و گزاره «تحصیلات به‌مثابه تضمین شغل آینده» در سراسر جامعه منتشر شد.

در دوره پهلوی اول و دوم به واسطه گسترش نظام آموزش عمومی در سطح کل جامعه، تلقی «آموزش علم = کار، شغل و درآمد» در سطح جامعه و در بین اقشار مختلف مردم تثبیت شد. بسیاری از خانواده‌ها دانش‌آموزان را به مدارس می‌فرستادند با این امید که به واسطه تحصیلات و مدرک، آینده شغلی آنها تضمین شود. در این دوره، تأکید بر رشته‌های مربوط به علوم طبیعی و تجربی مانند پزشکی، مهندسی و... از آن جهت که دانش‌آموزان با قرارگیری در مسیر کسب این علوم امکان بیشتری برای حضور در مشاغل پردرآمد نسبت به دیگر علوم مانند الهیات و امثال آن را داشتند، ارجحیت بیشتری پیدا کرد.

همچنین، ساختار مدرنیزه شده جامعه ایران نیز با ارزش دادن به فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها نسبت به دیگر رشته‌ها، رجحان شکل گرفته را تقویت می‌کرد و این باور در بین خانواده‌ها ترویج و گسترش یافت که دانش‌آموزان آنها باید دروسی را خوب بخوانند که نظام آموزش عمومی به آنها ارائه می‌کند تا از آینده‌ای فاصله بگیرند که در آن مجبور باشند کار یدی انجام دهند. به‌دیگرسخن، درس خواندن در مقابل کار یدی قرار گرفته و نظام رتبه‌بندی خاصی شکل گرفت که براساس آن مشاغل مختلف رتبه‌بندی می‌شدند. در این نظام رتبه‌بندی، مسلماً مشاغلی که دولتی و به اصطلاح «مشاغل پشت میز نشین» هستند اولویت یافته و مشاغلی که وابسته به کار یدی هستند ارزش به مراتب پایین‌تری پیدا کردند. از این رو، «درس خواندن» (آموزش) و «کار یدی» دو اصطلاح مخالف هم تلقی شد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۱۴۲). بنابراین، دغدغه اصلی خانواده‌ها و دانش‌آموزان این بود که آموزش و تحصیل به آنها کمک کند که هرچه سریعتر از نردبان اجتماعی و حکومتی بالا روند و آینده شغلی و کاری آنها هرچه بهتر تضمین شود.

در دوره جمهوری اسلامی نیز به واسطه پذیرش نظام آموزش عمومی مدرن، بسیاری از مشکلاتی که در دوره‌های قبل به وجود آمده بودند اکنون جمهوری اسلامی نیز وارث آنها شده است. در دوره جمهوری اسلامی نیز «علم غالب» همچنان به رویکرد مسلط در نظام آموزش عمومی تبدیل شده است و تغییرات محتوایی یا به اصطلاح اسلامی‌سازی متون آموزشی به هیچ عنوان نتوانسته است جلوی تولید معنای «علم غالب» در نظام آموزش عمومی کشور را بگیرد.

پیامدهای ترویج معنای علم غالب در نظام آموزش عمومی کشور

با به وجود آمدن ساختار جدید آموزش عمومی در کشور و ترویج معنای علم غالب توسط آن، تغییرات مهمی در نحوه نگرش افراد جامعه به معنای علم به وجود آمد. از جمله مهم‌ترین تغییرات می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) در نظام آموزش عمومی کنونی کشور به دانش‌آموزان از همان ابتدا آموزش داده می‌شود که علوم فنی و مهندسی که رابطه مستقیمی با نوع شغل و میزان درآمد ایشان در آینده دارد بسیار مهم‌تر و با ارزش‌تر از علوم مانند الهیات و فلسفه و... هستند. براساس این، در ذهن و جان دانش‌آموزان این باور نهادینه می‌شود که برای دستیابی به آینده‌ای بهتر همراه با کار و شغل پردرآمد باید رشته‌ها و علوم را انتخاب کنند که برای این منظور تدوین شده‌اند. از این‌رو، رشته‌هایی مانند پزشکی، مهندسی و... که رابطه مستقیم و نزدیک‌تری با معنای علم غالب دارند در اولویت ذهنی دانش‌آموزان برای فراگیری قرار می‌گیرند.

ب) نظام آموزش عمومی کشور معنای علم غالب را معنایی اصیل معرفی کرده و دیگر علوم مانند الهیات و فلسفه را علمی درجه دوم و فرعی معرفی می‌کند که قرابت کمتری با معنای علم غالب دارند. از این‌رو، شکافی عمیق بین رشته‌های تجربی و رشته‌های معارفی شکل گرفته است که با قرار دادن رشته‌های تجربی در بالای رشته‌های دینی و معارفی به نوعی طبقه‌بندی به وجود آورده است. همین طرز تلقی از استیلا داشتن رشته‌ها تجربی بر رشته‌های دینی و معارفی بر ذهن و جان دانش‌آموزان نشسته و آنها از همان ابتدا با این گزاره آشنا می‌شوند که دروس معارفی جنبی و کم‌اهمیت هستند و در کنار دروس اصلی که تجربی هستند باید گذرانده شوند.

ج) نظام آموزش عمومی به واسطه اولویت و اهمیتی که به علم غالب داده است، دیگر به دانش‌آموزانی که در ابتدای راه علم‌آموزی هستند اجازه نمی‌دهد تا با گذشته تاریخی خود و فاضل‌ترین و عالم‌ترین مردان دوره تمدن اسلامی یعنی ابن‌سینا، ابن‌هیثم، بیرونی، فارابی، و... ارتباط برقرار کنند؛ چه اینکه نظام آموزش عمومی خواسته یا ناخواسته، با القای غیرعلمی بودن مطالعات این دانشمندان به هیچ عنوان مطالعه آثار برجای مانده از ایشان را توصیه نمی‌کند و هر کجا هم که در کتاب‌های درسی نامی از این دانشمندان برده می‌شود صرفاً یا برای برجسته کردن و تقویت روحیه خودباوری ملی بوده و یا تنها به مطالعه تاریخی زندگینامه آنها بسنده شده است. براساس این، دانش‌آموزان از همان ابتدای ورود به نظام آموزش عمومی با آموزه‌های علم مدرن آشنا می‌شوند و می‌آموزند که سنت فکری دانشمندانی چون خوارزمی، ابن‌سینا، فارابی و... قابلیت تطبیق با علم مدرن ندارد و درنهایت، دانش‌آموزان با معنای علم در تجربه تاریخی خود بیگانه می‌شوند.

د) نظام آموزش عمومی با تفکیک و جدایی میان آموزش و پرورش این دو حوزه را مستقل و جدای از یکدیگر فرض کرده و با محوریت‌بخشی به حوزه آموزش، در عمل، حوزه پرورش را حوزه بی‌اهمیت و غیرکاربردی معرفی کرده است. در ذهن و باور دانش‌آموزان و معلمان این باور قرار

گرفته است که پرورش نسبت به آموزش امری دسته دوم است و آن قدر که آموزش می‌تواند در تعیین آینده شغلی و موفقیت آنها تأثیرگذار باشد حوزه پرورش نمی‌تواند چنین باشد و صرفاً امور پرورشی مربوط به حوزه اخلاق هستند و سنخیتی با مسائل و مباحث جدی علمی هم ندارند.

بنابراین، حوزه پرورش دانش‌آموزان به نسبت فقیر، بی‌برنامه، بی‌کاربرد و بی‌اهمیت به حال خود رها شده است. این درحالی است که با نگاه دقیق‌تری می‌توان به این مسئله نگریست. هر قدر که نظام آموزش عمومی نسبت به تربیت دینی دانش‌آموزان و معلمان بی‌توجه است، از سوی دیگر تربیت جدیدی برای دانش‌آموزان در حال رقم خوردن است که منشأ شکل‌گیری آن را می‌توان در خارج از نظام آموزش عمومی پیگیری کرد. به نظر می‌رسد تربیت جدیدی برای دانش‌آموزان در حال رقم خوردن است که هیچ سنخیتی با تربیت دینی ندارد که مورد نظر دیدگاه اسلامی است و حتی به ضد آن نیز تبدیل شده است.

بدین ترتیب، نظام آموزش عمومی با قدرت هرچه تمام‌تر معنای «علم غالب» را در سراسر جامعه نهادینه می‌کند و با چیره شدن این معنای از علم، «علم فائز» که در تجربه تاریخی مسلمانان معنای مسلط بود به محاق رفته و به‌طور کامل به‌دست فراموشی سپرده شده است.

نتیجه‌گیری

معنای علم در تجربه تاریخی مسلمانان همواره به‌صورت عام بوده و در معانی مختلفی مانند تفسیر، حدیث، کلام، عقل، نور و ... به‌کار می‌رفته است. علم در این معنا فزاینده و متعلمی که در راه کسب علم قدم می‌گذاشت باور داشت که در راه فوز و فلاح و رستگاری وارد شده است و علم فائز در نهایت وی را به مقام قرب پروردگار خواهد رساند. این درحالی است که از اواخر قرن نوزدهم در اثر تحولی که در حوزه معرفت‌شناختی معنای علم در غرب اتفاق افتاد، حوزه وحی و نقل از دایره معرفت‌شناختی علم کنار گذاشته شد و این دست مطالعات در اصطلاح غیرعلمی تلقی شد.

علم در این معنا با قطع ارتباط از حوزه متافیزیک و تمرکز بر امور مادی، راه‌هایی را برای غلبه انسان بر جهان طبیعی و اجتماعی معرفی و ارائه کرد. علم در این معنا غالب است و دیگر در ذهن و باور متعلمی که مشغول یاددادن و یادگیری این معنای از علم است، رستگاری و رسیدن به مقام قرب الهی دیگر جایگاهی ندارد. در دوره قاجار، به باور روشنفکران بی‌توجهی و عدم اخذ معنای جدید علم باعث پسرفت و عدم پیشرفت جامعه ایران معرفی شد. در این بین آموزش مدرن یکی از ضرورت‌ها و پیش‌نیازهایی بود که باید جامعه را به آن تجهیز کرد. بنابراین، اقتباس نظام آموزش

مدرن در دستور کار روشنفکران و سیاست‌گذاران آموزشی کشور قرار گرفت. براساس این، آموزش مدرن روزبه‌روز در جامعه سنتی ایران ریشه دوانید و در باور عمومی مردم ایران به یک راه نجات برای آینده تبدیل شد.

نظام آموزش مدرن توانست نظام سنتی آموزش علم که قدمتی چندصد ساله داشت را از میان بردارد و خود به‌جای آن بنشیند. همچنین، با نگاهی موشکافانه به این موضوع می‌توان به‌سادگی دریافت که استقرار نظام آموزش عمومی کشور به‌همراه خود انبوهی از مشکلات را نیز به‌همراه آورده است. نظام آموزش عمومی کشور که خود براساس آموزه‌های علم مدرن ساخت یافته است اکنون به بزرگ‌ترین منبع تولید معنای علم غالب در کشور تبدیل شده است و نوع نگرش دانش‌آموزان به معنای علم، متأثر از معنایی است که نظام آموزش عمومی کشور در حال تبلیغ و ترویج آن است.

نظام آموزش عمومی کشور که در ابتدا براساس آموزه‌های علم جدید ساخت یافته بود اکنون معنایی از علم را در ذهن و باور معلمان و دانش‌آموزان نهادینه می‌کند که چند ویژگی مهم دارد: نخست اینکه، در ذهن و باور معلمان و دانش‌آموزان این نکته را نهادینه می‌کند که رابطه مستقیم و معناداری بین انتخاب رشته تحصیلی و کسب درآمد در آینده وجود دارد و در واقع، آموزش علم یک ابزار برای رسیدن به این جایگاه و موقعیت در آینده است؛ دوم اینکه، از دیدگاه معلمان و دانش‌آموزان علوم اصلی و اصیل، علوم تجربی هستند و دیگر علوم مانند الهیات و... به‌دلیل اینکه سنخیت و نسبی با کسب درآمد ندارند علوم فرعی و غیرمهم تلقی می‌شوند و بدین ترتیب علوم تجربی نسبت به علوم دینی ترجیح داده می‌شوند.

سوم اینکه، نظام آموزش عمومی کشور با ترویج معنای جدید علم باعث شده تا معلمان و دانش‌آموزان دیگر با بزرگان و دانشمندان دوره تمدن اسلامی ارتباط برقرار نکنند و به‌تبع آن جامعه کنونی ما دچار یک گسست تاریخی و فرهنگی از گذشته خود شده است؛ چهارم اینکه، نظام آموزش عمومی کشور تلقی جدایی آموزش و پرورش از یکدیگر را کاملاً به رسمیت شناخته و در عمل بیشتر توان خود را در حوزه آموزش مصروف داشته و همین امر سبب شده تا مهم‌ترین مقوله علم‌آموزی که همانا باید تربیت دینی باشد به‌حال خود واگذار شود و شکل‌گیری تربیت دانش‌آموزان در جاهای دیگری به‌غیر از مدرسه در حال رقم خوردن باشد و در موارد بسیاری این تربیت رها شده به‌حال خود، با بسیاری از آموزه‌های تربیت دینی در تقابل قرار گرفته و حتی بر ضد آن نیز عمل می‌کند.

منابع

۱. اقبال، مظفر (۱۳۹۶)، شکل‌گیری علم اسلامی، تهران: ترجمان.
۲. انصاریان، حسین (۱۳۸۶)، عرفان اسلامی؛ شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، قم: دارالعرفان.
۳. آجودانی، ماشالله (۱۳۹۹)، مشروطه ایرانی، تهران: اختران.
۴. پارسانیا، حمید (۱۳۹۱)، جهان‌های اجتماعی، قم: کتاب فردا.
۵. پارسانیا، حمید (۱۳۹۲)، علم و فلسفه، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. پارسانیا، حمید و مهدی سلطانی (۱۳۹۰)، «بازخوانی جهان‌های اجتماعی جامعه‌شناسی پدیده‌شناختی براساس حکمت متعالیه»، معرفت فرهنگی اجتماعی، ش ۹، ص ۱۰۷-۱۲۸.
۷. جعفریان، رسول (۱۳۹۸)، سیر تحول مفهوم علم در متون حدیثی، ادبی، کلامی و فلسفی، قم: نشر مورخ.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، شریعت در آینه معرفت، قم: اسراء.
۹. حامدی، زهرا (۱۳۹۲)، «آسیب‌شناسی تدوین کتب و مسائل آموزشی درس تاریخ در دوره رضاشاه، نشریه مطالعات تاریخ فرهنگی»، سال پنجم، شماره ۱۷، ص ۲۱-۴۰.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدارالشامیه.
۱۱. ربانی‌خواه، احمد (۱۳۹۵)، «مفهوم‌شناسی واژه فوز در قرآن کریم»، نشریه احسن الحدیث، سال اول، شماره ۲، ص ۸۴-۱۰۵.
۱۲. روزنتال، فرانتس (۱۳۹۲)، دانش پیروزمند؛ مفهوم علم در اسلام قرون وسطی، ترجمه: علیرضا پلاسید، تهران: نشر گستره.
۱۳. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، تهران: آگه.
۱۴. صدیق، عیسی (۱۳۱۲)، «سهل‌ترین راه اجرای تعلیمات ابتدائی، عمومی و اجباری چیست؟»، نشریه اقتراح، شماره ۸.
۱۵. طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۵۴)، کتاب احمد، تهران: شبگیر.
۱۶. مستوفی، عبدالله (۱۳۶۹)، شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: تهران مصور.

۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۹۶)، بیست گفتار، تهران: صدرا.
۱۸. مناشری، دیوید (۱۳۹۶)، نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن، ترجمه: حسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران: حکمت سینا.
۱۹. مهدوی کنی، صدیقه (۱۳۸۰)، «فهم در تفکر اندیشمندان اسلامی و دانشمندان هرمنوتیک»، نشریه بینات، سال ۱۲، شماره ۴۸.